

عملیات بزرگ نظامی «مشترک» در ولسوالی مارجه (هلمند) آغاز مرحله جدیدی از جنایات امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور مرکزی علیه خلقهای مظلوم و بی‌دفاع افغانستان است.

بتاریخ دوازدهم ماه فبروری 2010 میلادی ارتشهای اشغالگر آمریکا و ناتو با اشتراک ارتش دولت مزدور عملیات نظامی مشترکی را از زمین و هوا بر ولسوالی مارجه در ولایت هلمند آغاز کردند که تا امروزه ها نفر غیرنظامی بقتل رسیده و مجروح شده اند. این محل در طی مدت طولانی مستقیماً زیر کنترل طالبان قرار داشته است، از اینرو مردم مظلوم آن کمتر امکان فرار داشته اند تا خود را از زیر آتشبارهای سنگین امریکا و ناتو و دولت مزدور و نیروهای طالبان نجات دهند. از آنجاییکه این ولسوالی پر نفوس است و مردم در میدان جنگ وحشتباری گیر مانده اند، امکان بروز فاجعه انسانی بطور همه جانبه در این حمله نظامی گسترده قابل پیش بینی است. گفته شده که این عملیات نظامی علیه طالبان و القاعده بر اساس استراتژی جنگی جدید امریکا و ناتو در افغانستان و منطقه آغاز شده و حدود پانزده هزار نیروی نظامی در آن شرکت دارند. تصور کنید که در یک منطقه کوچک 15 هزار نیروی جنگی مجهز با توپ و تانک و قوای هوایی در برابر نیروی نظامی کوچک چند صد نفری طالبان و القاعده که با شیوه جنگ چریکی علیه این ارتش بزرگ می جنگند، به چه منظوری است؟ این لشکرکشی بیشتر به منظور سرکوب و ترهیب مردم افغانستان است تا بدون چون و چرا سلطه استعماری امریکا و حاکمیت دولت مستعمراتی را پذیرفته و قصد قیام و مقاومت مسلحانه علیه آنها نکنند. از جانب دیگر در همین عملیات گسترده بیشترین صدمه را مردم این منطقه متحمل می شوند تا نیروی طالبان و القاعده. و قرار گرفته سخنگوی وزارت دفاع ملی دولت مزدور، قرار است این نوع عملیات های نظامی سنگین برای مدت یک و نیم سال در مناطق مختلف کشور انجام شود.

در این حملات و وحشتبار هزاران تن از مردم منجمله اطفال و زنان در بدترین شرایط فشار روحی، ترس و وحشت قرار گرفته اند. و علاوه بر مردم مظلوم این ولسوالی به کمترین امکانات و وسایل ضروری حیاتی مانند داکتر و دوا و غذا دسترسی ندارند. کتله های از اهالی مارجه و نادعلی که در چند روز بعد از این حمله نظامی موفق فرار شده اند می گویند که طالبان مانع فرار مردم از منطقه می شوند. همچنین طالبان مناطق اطراف شهر و قراء این ولسوالی را بطور گسترده مین گذاری کرده اند و این خود مانع بزرگی در برابر فرار مردمان این محل ایجاد کرده است. و طبق گزارش دولت مزدور تعداد فامیلهای که از این محل فرار کرده اند تا حال به چهار هزار فامیل می رسد.

همچنانکه حمله نظامی امریکا و ناتو و دولت مزدور بر این منطقه جنایت ضد بشری است، همین عمل طالبان نیز در ماهیت اش یک جنایت ضد بشری محسوب می شود. توجه کنید که مردم در این محل چگونه قربانی جنایات ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور و نیروهای طالبان می شوند. آنهم که هر دو نیروی وحشی و ضد انسانی کوچکترین توجهی به حیات مردم نداشته و جزئی ترین تعهدی به رعایت قوانین بین المللی در برابر غیر نظامیان ندارند. طالبان نیز مردم مظلوم و بی دفاع را علیه ارتشهای اشغالگر سپر بلا ساخته و از منازل مسکونی علیه قوای اشغالگری جنگند. و نیروهای اشغالگر هم منازل مردم را بمباران می کنند. هر یک از دو نیروی متخاصم دیگری را متهم به نقض قوانین بین المللی در برابر غیر نظامیان می کند. در حالیکه هر دو نیرو در کشتار مردم جزئی ترین تردیدی بخود راه نمی دهند. هر دو جهت جنگ ب فکر بهره برداری نظامی و سیاسی و تبلیغاتی از این جنگ ب نفع خودشان هستند. این فقط مردم بی دفاع و مظلوم افغانستان خاصاً مردمان مناطق جنوب و جنوب غربی و شرقی کشور هستند که در طی هشت سال اخیر قربانی خواسته ها و اهداف امپریالیسم امریکا و شرکای ناتو و دولت مزدور و گروه های طالبان و متحدین خارجی آنها عمدتاً دولت پاکستان شده اند.

موضوع در خور توجه در این حمله نظامی سنگین اینست که قبل از آغاز این حملات قوماندانهای امریکا و ناتو و دولت مزدور بصراحت گفتند که: هدف از این حمله بزرگ کشتن طالبان نیست؛ بلکه بیرون راندن

آنها از این مناطق است تا حاکمیت دولت مزدور در این محلات برقرار شود. و اعلام قبلی تاریخ حملات نظامی به این منطقه هم به همین منظور صورت گرفته است. در حالیکه در میدان جنگ هریک از طرفین کوشش می کند تا دشمن خود را غافلگیر کرده و بر او ضربه وارد کند. این مطلب بدرستی ماهیت تضاد بین امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی را بنمایش می گذارد. اینها ولودر جنگ و نزاع شدیدی هم درگیر باشند باز هم باسانی می توانند باهم کنار آمده و ترک مخاصمت کنند. هم قوتهای اشغالگروه هم دولت مزدور اینرا پنهان نکرده اند که اعمال این فشار نظامی سنگین یا نمایش قدرت نظامی به منظور وادار کردن طالبان به انجام مذاکره و صلح و شرکت در دولت مستعمراتی است. و در صورت حصول توافق بین این گروه ها و ارتشهای اشغالگروه دولت مزدور، نصاب دولت مستعمراتی متشکل از گروه ها و عناصر جنایتکار و خائن به خلق و میهن توسط طالبان و گلب الدین و حقانی تقریباً تکمیل می شود. زیرا در طی هشت سال اخیر هیچ گروه و فردی از جنایتکاران و آدمکشان و خائنین به خلق و میهن و انقیاد طلبان نبوده و نیست که در این دولت سهم نباشد؛ منجمله گروه های جهادی، تکنوکراتها، ملیشه ها، خلقی پرچمیها و سازانیها، حزب سوسیال دموکرات («افغان ملت»)، جناح اکثریت از حزب اسلامی، گروهی از امارت اسلامی طالبان، روحانیون مرتجع و سایر عناصر ارتجاعی و مزدور امپریالیسم. فقط جناحی از حزب اسلامی تحت رهبری گلب الدین و بخش بزرگی از طالبان و گروه حقانی هستند که علیه قوای اشغالگروه دولت مزدور می جنگند. و امریکا و ناتو تلاش دارند تا با تهدید و ضربه نظامی این مزدوران سابق «آزرده خاطر» را دل آسا کرده و دوباره بخدمت بگیرند.

امارت اسلامی طالبان، گلب الدین و حقانی تبلیغات می کنند که برای بیرون راندن ارتشهای خارجی و حصول استقلال کشور و آزادی ملی می جنگند. در حالیکه این نیروها به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی و سابقه حاکمیت ارتجاعی و حشمتبار و مزدوری آنها به امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی منطقه، کوچکترین ایده و احساس واقعی و وطن خواهی و مردم دوستی ندارند. کارنامه دوران حاکمیت خائنه و جنایتبار اینها که جز جنایت و تجاوز بر مردم نبوده و صفحه سیاهی از تاریخ این کشور را تشکیل میدهد. این نیروها از ابتدای پیدایش آنها به حیث نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور در نوکری به امپریالیسم و ارتجاع منطقه قرار داشته اند. لذا اینها در شرایط کنونی هم برای حاکمیت از دست رفته شان می جنگند. مردم افغانستان علی الخصوص شهریان کابل هنوز از رنج و آلام و کابوس جنایات و تجاوزات ننگین این گروه ها و گروه های مزدور هم قماش شان رهایی نیافته اند. این باندهای آدمکش مزدور و برادران جهادی و رفقای خلقی پرچمی، ملیشه ای و سازانی شان در طی سی سال شنیعترین جنایات را بر مردم ما روا داشته و کشور را ویران کردند و هست و نیست مردم و بیت المال و سرمایه های ملی و عامه را غارت کرده اند. از اینکه این گروه ها امروز ادعای استقلال طلبی و مردم خواهی مینمایند شرم آور است، و شرم آورتر از این که عده ای بنام تحصیل کرده جنگ این گروه هارا علیه ولی نعمتان دیروز شان «مقاومت ملی» مردم افغانستان می خوانند!

ارسال سی هزار نیروی جدید امریکائی به افغانستان و انجام حملات سنگین نظامی بر مناطق کوچک و قتل عام مردم مظلوم، خود عمق استراتژی و اهداف امپریالیسم امریکارادر افغانستان و منطقه برای مدت طولانی آشکار می سازد. هشت سال است که مردم افغانستان در زیر آتشبارهای ارتش امریکا و ناتو کشته می شوند و کلبه ها و مزارع آنها ویران و نابود می گردد. ولی زمانی که او با ما «صلح طلب» به قصر سفید راه پیدا می کند؛ اعلام می نماید که تطبیق برنامه نظامی امریکا در افغانستان و منطقه ناکافی بوده و امریکا باید با شدت بیشتری عمل کند و خشونت سرمایه رابر مردم این کشور و این منطقه عریان تر سازد. چنانچه دولت امریکا با بابازبینی به عملکرد ارتش امریکا در افغانستان در طی هشت سال، استراتژی جدید نظامی را به منصفه اجرا قرارداد و اولین عملیات سنگین نظامی از این قبیل را در ولسوالی مارجه دوهفته قبل آغاز کرد. همچنین در طی یک سال اخیر حملات هوایی توسط طیارات جنگی بدون پیلوت رادر خاک پاکستان از دیاد بخشیده و مردمان آنرا بقتل می رساند. به همین ترتیب گروه های کوماندوئی امریکا بطور گسترده در خاک پاکستان فعالیت دارند.

امپریالیستهای یانکی در سال 2001 میلادی به بهانه ای «جنگ علیه تروریسم» نقشه های استعماری امپریالیستی شانرا در این منطقه روی دست گرفته و افغانستان ویران و مردم ستمدیده و مجروح آنرا

از زمین و هوا مورد حملات نظامی وحشیانه قرار دادند. همچنان که در سال 2003 میلادی بالشکرچند صد هزار نفری عزم تسخیر شرق میانه را کردند و اولین قربانی آنها خلق مظلوم عراق بود که در طی سالها تحت رژیم جهانی صدام حسین و حزب "بعث" آن شکنجه شدند و رنج و گرسنگی کشیدند. امپریالیسم امریکا و متحد نزدیک آن امپریالیسم انگلیس حدود یک میلیون از خلق عراق را وحشیانه کشتار کردند و به همین تعداد معلول و معیوب و بیش از سه میلیون آنها را مجبور به فرار کرده و در کشورهای همجوار در دشتهای سوزان در بدترین شرایط بصری برند. و کارنامه سیاه و ننگین ارتش امریکا در شکنجه های وحشیانه زندانیان در زندان ابو غریب در بغداد عمق جنایت و سادیسم و حیوان صفتی ارتش امریکا و خصلت حقیقی این غول سرمایه داری جهانی را به نمایش گذاشت.

خلفهای مظلوم و ستمدیده افغانستان و دیگر کشورهای منطقه باید بیدار شوند و خود را تکان داده و از گرداب توهم و ساده اندیشی بر آیند و برای نجات خود و نسلهای آینده خود فکر کنند. مردم افغانستان باید بیش از این فریب تبلیغات ماشین عظیم دروغ پراکنی امپریالیسم بین المللی را نخورند و با وعده های چرب و نرم آنها از قبیل « بازسازی، نوسازی، رشد و ترقی و دموکراسی » بیش از این دل خوش نکنند. اینها همه دروغ و ترفند و نیرنگ است. تازمانیکه مردم افغانستان و مردمان کشورهای منطقه خاصا آن روشنفکرانی که خود را بخشی از مردم دانسته و می خواهند که برای مردم خود خدمت کنند، خود را از هاله ای جهل و بی تفاوتی بیرون نکشند و عمیق فکر نکنند که مردم ما در چه شرایط جهانی زندگی می کنند و کدام طبقات و چگونه افراد و نیروهای بر آنها حاکمیت و ستم و جنایت و تجاوز می کنند و امپریالیستهای خارجی چگونه با اتکاء بر همین طبقات و گروه های ارتجاعی و مزدور مردم را بزن جبر کشیده اند؛ و تاندانند که راه نجات کدام است، وضع بر همین منوال خواهد بود.

مردم باید باندیشند که چگونه دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی کشورشان را به اشغال نظامی در آورده و خود آنها را به سلطه استعماری کشیده اند. دولتی که بعد از توطئه امپریالیستی در شهر "ین" آلمان تشکیل شد؛ چه گروه ها و افرادی بر آنها دوباره حاکم شدند و در طی هشت سال اخیر بر آنها چگونه رفتار کرده اند؟ مردم افغانستان یک بار از خود بپرسند که همین گروه های خلقی پرچمی، سازائی، جهادی، ملیشه ای، طالبی و غیره گروه ها و افراد خاین به خلق و میهن و جانیان ضد بشریت در طی سه دهه اخیر بر آنها و پدران و مادران و خواهران آنها چه کرده اند؟ سرنوشت آنها را به کجا کشانده اند؟ چرا در کشوری مانند افغانستان که هفتاد درصد مردم آن به زراعت و باغداری و مالداري مشغول اند دو تالت نفوس آن در فقر شدید گرفتار اند؟ فقط چند ده هزار نفر از فامیل های طبقات بالای جامعه مانند فنودالها، تاجران دلال، کارخانه داران، قاچاقبران و کلاه برداران، قوماندانها، دلالهای اسلحه و زمین، غاصبان اراضی مردم و عامه، جاسوسان، مامورین عالی رتبه دولت مزدور و صاحبان حدود دوهزار (ان جی او) که مالک دارائیهای بزرگ شده و از هرناز و نعمتی برخوردار هستند. و چند صد هزار نفر هم از طبقه متوسط و اقشار بالائی خرده بورژوازی و زمین داران متوسط هم سطح زندگی بالای دارند. و باقی چند میلیون نفر به سویه های مختلف فقط زندگی بخور و نمیری دارند. در کدام سرک و کوچه و پس کوچه این کشور است که زن و طفل و یابیر مرد و پیر زال و جوان معیوبی دست به گدائی دراز نکرده است؟ صدها هزار کودک و نوجوانی که به شاقه ترین کارها مجبور ساخته شده اند. حدود یک میلیون نفر مردان و زنان معتاد مواد مخدر اند، ایدز و انواع دیگر امراض میکروبی به سرعت شیوع پیدا می کند؛ اینها موضوعات تکان دهنده ای دیگری هستند. عاملین این همه جنایات و اجحاف و ستم و بیدادگری، فقر و بدبختی و رنج و اندوه این کتله های میلیونی مشخص هستند؛ دولتهای گذشته و دولت کنونی این نمایندگان طبقات حاکم فنودال و تاجرو بداران امپریالیستها آنها هستند. و در طول صدها سال همین طبقات ارتجاعی و قدرتهای خارجی سلطه گرو غارتگر، حاصل دسترنج و عرق ریزی توده های دهقانان و کارگرو سایر زحمتکشان را تصاحب کرده اند. و نسل در نسل آنها از گرده توده های مردم به ناز و نعمت زندگی کرده و بر آنها حکم رانده اند. تاریخ سی سال اخیر کشور شاهد تکان دهنده ترین جنایات و تجاوزات شرم آوری است که توسط رژیم مزدور خلقی و پرچمی ها، جهادی ها، طالبان و دولت مزدور مرکزی و امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی این گروه های جنایتکار و مزدور، بر مردم مظلوم این سرزمین صورت گرفته است.

غیر از افراد تحصیل کرده ای که مربوط به باندهای جنایتکار فوق الذکر در داخل و خارج کشور هستند؛ همین اکنون هزاران تن از تحصیل کرده ها در داخل و خارج کشور موجوداند که بخشی از آنها از قبل امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور و «موسسات غیردولتی» فقط بفرساختن زندگی شخصی خود هستند. اینها به کتله های مردم گرسنه و به رمق رسیده کشور منحصیث فلک زده های می بینند که «دست تقدیر» خواسته تاچنین باشند! بخش دیگر از این تحصیل کرده ها ویا اگر بشود آنها را روشن فکر خطاب کرد در خارج و داخل کشور زندگی می کنند؛ اگرچه اینها گاهی در مورد سرنوشت توده های مردم که با این مصایب هولناک گرفتاراند آه و افسوسی می کشند و احساسات زودگذری نشان می دهند اما دیگر هیچ ولی در اینجا سخن متوجه آن بخش از تحصیل کرده ها و «روشنفکران» است که روزی سنگ دفاع از منافع توده های مردم رابه سینه می زدند؛ درحالیکه چند هزار از روشنفکران مبارز مردمی توسط باندهای جنایتکار و مزدور سوسیال امپریالیسم جنایتکارانه بقتل رسیدند و یادرزندانها شکنجه شدند، و صدهاتن دیگر در جبهات جنگ ضد سوسیال امپریالیسم ورژیم مزدور در پاکستان و در داخل کشور توسط باندهای « اخوان» ترور شدند. لیکن اینها چه در داخل و چه در خارج کشور بیک حالت بی تفاوتی نظاره گراوضاع هستند. و تعدادی از این «روشنفکران» در میدان انقیاد و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی و خدمت گزاری به استعمار و امپریالیسم سعی می کنند تاگویی سبقت را از حریفان خلقی پرچمی و سازائی شان بر بایند.

بگونه اختصار: برای نجات مردم افغانستان بیک جنبش وسیع مردمی نیاز است. این جنبش را فقط روشنفکران و افعاً مردمی و مبارز می توانند ایجاد کنند. جنبشی که آنرا خط روشن انقلابی پرولتری رهبری کنند. در آن صورت است که میتوانیم اندیشه های سیاسی علمی و انقلابی رابه توده های مردم انتقال داده و آنها را بیدار و آگاه سازیم. شرط اول مبارزه انقلابی مردمی کسب آگاهی سیاسی است و شرط دوم ایجاد تشکل انقلابی است که توسط آگاه ترین، صادق ترین و از خودگذرترین روشنفکران انقلابی رهبری شود. و بر مبنای همین آگاهی و تشکل است که میتوانیم توده های مردم را برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بسیج کنیم.

استراتژی غارتگرانه امریکا در افغانستان و منطقه و پیچیدگی اوضاع سیاسی نظامی:

1- مرور کوتاهی به تاریخ مقاومت های مردم افغانستان علیه تهاجم وسلطه استعماری قدرتهای جهانخوار:

افغانستان کنونی تاریخ کهن دارد و در طول تاریخ وجودی اش بنا بر موقعیت جغرافیائی سیاسی حساس آن در قاره آسیا و همچنین به لحاظ کیفیت حاصل خیزی سرزمین آن ورشد و ترقی زراعت و آبیاری، رشد صنایع دستی، انکشاف مالداری و گسترش تمدن و شهرنشینی در طی قرنهای گذشته، حرص و آز قبایل بادیه نشین و قدرتهای توسعه طلب وسلطه جوار تحریک کرده و بار بار این سرزمین را وحشیانه مورد هجوم قرار داده و غارت و تاراج کرده اند. "حمله کورش (از سلسله هخامنشی) در سال 539 قبل از میلاد؛ حمله اسکندر مقدونی در سال 330 قبل از میلاد؛ حملات ساسانیان ایران در قرن 3 میلادی؛ حمله هیتالیان در قرن 5 میلادی؛ حملات اعراب بادیه نشین و تشنه ثروت و مال در زیر لوای «تبلیغ» دین اسلام در سال 661 میلادی؛ حملات ترکان غز در قرن 12 میلادی؛ حملات مغولها در قرن 13 میلادی؛ حملات تیمور لنگ از اواخر قرن 14 تا اوایل قرن 16 میلادی و بعد تجزیه افغانستان میان قوتهای ازبکان شیبانی و صفویان ایران و مغولان هند (از 1507-1709 میلادی). در همه این دوره ها مهاجمین وسلطه گران و توسعه طلبان بار بار به این سرزمین هجوم آورده و وحشت و غارتگریها کردند و جنایات سهمگینی را بر مردمان آن روا داشته و ویرانیهای مدهشی را بوجود آورده و همه دست آوردهای مادی و معنوی توده های مردم را نابود کرده اند.

همچنان در دوره تسلط اعراب و اسلام، این سرزمین گاهی با ایران و سرزمینهای آسیای میانه، کشور واحدی را تشکیل میداد؛ مانند دوره حکومت عیاران سیستان (قرن نهم میلادی)، در دوره سامانی

(قرن دهم میلادی)، در دوره غزنویان (قرن یازدهم میلادی)، در دوره غوریان (قرن 12 و 13 میلادی)، در دوره تیموریان هرات (قرن 15 میلادی) و در دوره صفویان (قرن 16 و 17 میلادی) {تاریخ غبار جلد اول}.

در آخرده چهارم قرن نوزدهم استعمارگران بریتانیایی عزم تسخیر این سرزمین را کردند و سوسیال امپریالیسم شوروی در سال 1979 این کشور را مورد حمله نظامی قرار داده و مردم ما به سلطه استعماری اش درآورد. و در سال 2001 میلادی این کشور ویران شده و این مردم بلاکشیده و مظلوم بار دیگر در زیر چکمه های ارتشهای ابرقدرت امپریالیستی امریکا و کشورهای عضو ناتو قرار گرفت. تاریخ گواه است که مردمان این سرزمین در بخش اعظم تاریخ آن در حال جنگ و مقاومت علیه مهاجمین، توسعه طلبان و استعمارگران و امپریالیستهای غرب و شرق بوده و مردمان این خطه باستانی کارنامه درخشانی از مقاومت و مبارزه دلیرانه علیه سلطه گران خارجی و حکام بومی دارند.

بانگاهی به کارنامه مقاومت های ملی مردم افغانستان علیه استعمارگران انگلیسی و روسی و دولتهای دست نشانده آنها در بیش از یک و نیم قرن اخیر، دیده می شود که در همه این مقاومتها توده های دهقان و سایر زحمتکشان نیروی عمده بوده اند. در دوران تهاجم ارتش استعمارگران انگلیس توده های مردم تحت رهنمائی رهبران ملی شان که اکثراً از بین همین مردم برخاسته بودند و عده ای از دهقانان مرفه و زمینداران متوسط و روحانیون میهن دوست بودند که صادقانه در جنبشهای مقاومت ملی سهم می گرفتند و عده ای از آنها از جمله رهبران این مقاومتها بوده اند. در جنگ و مقاومت ضد رژیم مزدور خلقی پرچمی ها در سال 1357 خورشیدی بعد از قیامها و شورشها هسته های مقاومت توسط مردم شکل گرفت و توسعه یافت. و در زمان تهاجم نظامی سوسیال امپریالیستهای روسی در سال 1358 جنگ و مقاومت در سراسر کشور گسترش یافت. چند ماه بعد از کودتای ننگین ثور سال 1357 خورشیدی شدت ستم و استبداد و فاشیسم رژیم خلقی پرچمی ها باعث قیامهای خونین خودجوش توده های مردم در سال 1357 در مناطقی از کشور گردید؛ مانند قیام دره صوف در ولایت سمنگان و قیام مردم ولایت هرات و ولایت بادغیس در ماه حوت سال 1357 و همچنان قیام نظامی غند اسمار در سال 1358 و قیام و تظاهرات سوم حوت 1358 در شهر کابل و شورشها و قیام های دیگر.

در دوران دو جنگ مردم افغانستان با انگلیسها رهبران مقاومت مردم از بین خود آنها برخاسته بودند و بدون وابستگی به کدام کشور و نیروی خارجی جنگ و مقاومت را علیه دشمنان میهن و مردم به منظور کسب استقلال و آزادی ملی به پیش بردند. و در جنگ سوم افغان و انگلیس پادشاه امان الله خان با روحیه استقلال طلبی و ترقیخواهی در رهبری جنگ مقاومت مردم علیه ارتش انگلیس قرار داشت. و در این جنگ بود که مردم افغانستان استقلال سیاسی کشور خود را برزور شمشیر از استعمارگران انگلیس حاصل کردند. (البته درباره خطاها و انحرافات جدی این پادشاه در شرایط جنگ سوم افغانها با انگلیسها که بر مبنای خصلت طبقاتی اش صورت گرفت، ماقبلاً در نوشته های دیگری به تفصیل صحبت کرده ایم و در اینجا جز تفصیل بیشتر در این باره صرف نظر می نمایم).

به شهادت تاریخ مقاومت های مردم افغانستان، در زمان دو جنگ اول و دوم افغان و انگلیس، هرگاه مردم فریب عناصری از طبقات فئودال و خوانین را خوردند و آنها را برهبری شان برگزیدند؛ دیده شد که این عناصر بجای ادامه مقاومت و مبارزه، به مردم و میهن خیانت کرده و به خاطر رسیدن بقدرت دولتی به دشمن تسلیم شدند و مقاومت های خونین مردم را به شکست کشاندند که از جمله آنها میتوان (امیر دوست محمدخان و عبدا لرحمان خان) را نام گرفت. و در جنگ و مقاومت علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی نیز عناصر خود فروخته و ضد مردم (بنام تنظیمها و احزاب اسلامی) توسط دولتهای خارجی عمدتاً پاکستان و ایران و عربستان و امپریالیسم امریکا و سایر امپریالیستهای غربی سازمان داده شده و تسلیح و تمویل شدند و بر جنگ و مقاومت خودجوش توده های مردم تحمیل گردیدند. و دیده شد که این گروه های ارتجاعی و مزدور بنا بر ماهیت و خصلت ضد ملی و ضد مردمی شان، سعی کردن تا با حملات قاتلانه علیه نیروهای انقلابی مردمی و نیروهای واقعا آزادیخواه در جبهات جنگ، جنگ و مقاومت مردم را از رهبری انقلابی و مترقی محروم سازند. این نیروها بعد از تسلط همه جانبه بر جنگ، دست آوردهای جنگ ملی و عادلانه مردم را با آنهاهمه قربانی و فداکاری در جهت تامین منافع خود و بآداران شان

مورد معامله قراردادند. بعد از آن مردم ما بایوست و گوشت و استخوان شان درد و عذاب خیانتها و جنایات این گروه ها را احساس کردند. وسی سال است که خیانت و جنایت و ستم آنها علیه مردم و میهن ادامه دارد. همین گروه های خاین و جنایت پیشه باباندهای جنایتکار خلی پرچی و سایر گروه ها و عناصر مزدور و خاین به خلق و میهن در دولت مستعمراتی به ریاست کرزی مزدور جمع شده اند و تحت رهبری امپریالیستهای امریکائی و اروپائی به کشتار مردم ادامه می دهند.

در افغانستان در همه دوره ها در مبارزات ملی و میهنی نقش بالقوه و بالفعل توده های مردم (دهقانان، کارگران، پیشه وران، کسبه کاران، مزدور کاران، روشنفکران مردمی) عمده بوده و عناصر روشن بین و روحانیون وطن پرست و عناصری هم از طبقات دیگر که احساس میهن دوستی و آزادی خواهی داشته اند در این مبارزات ملی در کنار مردم قرار گرفته اند. جنگ و مقاومت علیه دولت مزدور و اشغالگران روسی به گونه خود جوش آغاز شد و نیروهای ارتجاعی رهبری آنرا بدست گرفتند. لیکن آن جنگ به لحاظ ماهیت و خصلت آن ملی و استقلال طلبانه بود. و تحمیل رهبری نیروهای ارتجاعی اسلامی بر آن و به شکست کشاندن آن، وجهه ملی و عادلانه آنرا نمی زداید. لیکن هیچ یک از این تنظیمها و رهبران آن برای استقلال کشور و آزادی ملی و حاکمیت مردم نمی جنگیدند و نه هم بآن باور داشتند. زیرا یک فرد و یک گروه سیاسی زمانی می تواند ادعا کند که ملی است حد اقل باید ضدامپریالیست و ضدارتجاع بوده و اینرا در نظر و عمل ثابت سازد.

دولت اسلامی تحت رهبری گروه های جهادی منجمله حزب اسلامی گلب الدین و گروه حقانی و خلی پرچیها و ملیشه های دو ستم و ملک توسط گروه ارتجاعی رقیب شان، طالبان سرنگون گردید. و بعد از واقعه 11 سپتمبر 2001 میلادی طالبان توسط حامی آن امپریالیسم امریکا از قدرت ساقط شد. لیکن دو سال بعد از سقوط دولت طالبان و تشکیل دولت مستعمراتی در کابل، دولتهای امریکا و ناتو و خادمان آنها همواره از اشتباهات شان در کنفرانس "بن" یادآوری مینمایند که چرا اعضای امارت اسلامی طالبان را کماکان در دولت دست نشانده جای ندادند. این خود که بیانگر این اصل است که بین امپریالیسم و طبقات فنودال و کمپرادور و گروه ها و اقشار ارتجاعی دیگر تضاد غیر قابل حلی وجود ندارد. خصلت تضاد آنها چنین است که اگر گاهی تضاد بین آنها بر سر منافع شان چنان حاد گردد که به جنگ مسلحانه بکشد؛ باز هم زمانی که منافع آنها ایجاب کند با هم کنار می آیند و «صلح» می کنند و متحداً خلیها و ملل را مورد ستم و استثمار قرار می دهند. اکنون هم دولت امریکا و ناتو و هم دولت مزدور کرزی تلاش دارند که راه حلی برای آشتی با گروه های طالبان، گلب الدین و حقانی پیدا کنند. در شرایط کنونی مشکل امریکا و ناتو و دولت مزدور اینست که طالبان با استفاده از وضعیت بوجود آمده در کشور توسط اشغالگران و حاکمیت مستعمراتی به لحاظ مورالی در وضعیت مناسب تری قرار دارند. اما طالبان و دولت پاکستان به سهمی که امریکا و ناتو برای آنها در دولت قایل اند قناعت ندارند. آنها می خواهند که اهرمهای مهم قدرت دولتی و یا کلاً حاکمیت دولتی در قبضه آنها باشد و سلطه و نفوذ دولت پاکستان هم بر دولت تامین گردد. زیرا دولت پاکستان و طالبان بحضور گسترده؛ گروه های ائتلاف شمال در دولت کنونی و نفوذ دولت هند در افغانستان و برخی از تکنوکراتها شدیداً مخالف اند. و بهانه ای که (خروج نیروهای نظامی خارجی را منعی پیش شرط مطرح می کنند) باین خاطر است که آنها بدون حمایت قوتهای خارجی و با کمک دولت پاکستان و گروه های القاعده و طالبان پاکستانی، میتوانند دولت پوشالی را سقوط دهند. این موضوع هدف اصلی طالبان و حزب اسلامی و دولت پاکستان را تشکیل می دهد و مسایل دیگر برای آنها فرعی است.

مردم افغانستان بعد از وقوع کودتای 7 ثور 1357 در طی دوونیم دهه، از شدت وحشت و جنایت و تجاوز و ستم گروه های مزدور و قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه و درد ورنج و اندوه و فقر و بیچارگی و در بدری و توهین و تحقیر ناشی از آنها، به ستوه آمده و بر مق رسیده بودند؛ از اینرو تحت تأثیر تبلیغات امپریالیستها اغوا شده و ساده انگارانه تصور کردند که امریکا و ناتو واقعاً برای «نجات» آنها از شر حکومت قرون وسطائی طالبان و «بازسازی کشور و بهبود زندگی آنها و آوردن امنیت و آرامی» آمده اند. مردم بار دیگر خود را تحت فشار ستم و استبداد و تجاوزات و انواع جنایت و فساد قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور یافتند. از آن همواره ببعدهای اعتراضات مردم بلند شده و خشم و نفرت خود را به

شیوه ها و اشکال مختلف ابراز نموده اند. هر قدر از عمر این سلطه استعماری و دولت مستعمراتی می گذر مردم به ماهیت آن بیشتری بردند.

گروه طالبان به کمک گروه القاعده، گروه های اسلامی از ترکستان چین، چین، ازبکستان و طالبان پاکستانی و کمک همه جانبه (آی اس آی) دولت پاکستان جنگ را علیه نیروهای اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آنها آغاز کردند. باین صورت انگیزه آغاز جنگ این گروه ها منحیث مدافع منافع طبقات ارتجاعی فئودالیسم و کمپرادوریسم و امپریالیسم و دولت پاکستان نه استقلال طلبی و آزادی خواهی است که اعاده تاج و تخت از دست رفته شان است. گروه طالبان و گلب الدین و حقانی از کمک و حمایت همه جانبه ارتجاع قدرتمند منطقه (دولت پاکستان و احزاب اسلامی) و هم از کمک دولت ایران و نهادهای ارتجاعی عرب و سایر کشورهای اسلامی بهره مندهستند. اینها همین قدر «ضداستعمار و امپریالیست» اند که دوباره بقدرت برسند و افغانستان را تحت الحمايه پاکستان و وابسته امپریالیسم بار دیگر به جهنمی بدتر از جهنم کنونی برای مردم افغانستان مبدل سازند. اگر به عملیتهای نظامی اینها در طی چندین سال توجه شود، اینها از هیچگونه قساوت و وحشتی علیه مردم بی دفاع و مظلوم روی گردان نبوده و نیستند.

موضوع رافعالاً در همین سطح مطرح می کنیم: در افغانستان هر بار که توده های مردم شورش و مقاومتی را علیه حکام جابروستمرگراخلی و یا علیه تجاوز و مداخله نظامی امپریالیستهای خارجی آغاز کرده اند، انگیزه و هدف آنها مشخص بوده و آن دفع سلطه امپریالیسم و سرنگونی دولت مزدورانها بوده است. بعبارت دیگر شعار عمده آنها بر مبنای منافع ملی (استقلال، آزادی و حاکمیت ملی) بوده است. در طی هشت سال آخرباهجوم نظامی امریکا و ناتو بر افغانستان طبقات ارتجاعی فئودال و تاجران کمپرادور و نمایندگان آنها، روحانیون مرتجع متنفذ، بخش بزرگ تاجران و صنایع ملی، اقدار مرفه خرده بورژوازی و قماشهای مختلف روشنفکران انقیاد طلب، تسلیم قدرتهای امپریالیستی شده و در عرصه های مختلف در دولت مزدور، "موسسات غیردولتی" و شرکتهای «خدمات امنیتی» به خدمت آنها درآمده اند. باقی مردم افغانستان و همه افراد و گروه های مترقی و آزادی خواه در برابر سلطه امپریالیستها و حاکمیت استعماری آنها به شدت ناراض و منزجر هستند و به اشکال مختلف علیه آنها اعتراض می کنند. گروه ها و افراد انقلابی و مترقی علیه قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و استعمارگرو نوکران بومی آنها از طرق و وسایل مختلف مبارزات افشاگرانه را علیه آنها به پیش می برند. اما بنا بر دلایل معین (ضعف گروه های انقلابی و مترقی و نیروهای واقعاً میهن پرست و دموکرات) هنوز مقاومت ملی مترقی مسلحانه علیه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدور آغاز نشده است. و جنگ کنونی که بوسیله امارت اسلامی طالبان و حزب اسلامی گلب الدین و گروه حقانی و متحدین خارجی آنها علیه قوتهای اشغالگر و دولت کرزی جریان دارد بر مبنای منافع طبقاتی و گروهی خودشان است.

2- ماهیت جنگ طالبان و نقش گروه های اسلامی دیگر و دولت پاکستان در آن :

طوری که قبلاً تذکر یافت این گروه های ارتجاعی دشمن مردم و میهن که در غیاب یک نیروی مبارز انقلابی

، جنگ علیه قوتهای اشغالگر و دولت مزدور را بخاطر رسیدن به اهداف گروهی و طبقاتی خود و حامیان پاکستانی شان به پیش می برند، آنرا «مقاومت ملی» مردم افغانستان می نامند. وزمینه ها و شرایطی که این نیروهای قرون وسطائی توانسته اند از آن نفع برده و چندین ولسوالی را در کنترل شان در آورند از این قرار است: وضعیت اشغال نظامی و سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی بر کشور و کشتار مردم بی دفاع توسط ارتشهای اشغالگر، تهدید و توهین و تحقیر مردم خاصاً در ولایات جنوب غربی و شرقی کشور، دستگیری و زندانی افراد بیگناه و اعمال شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی در زندان های بگرامی و گوانتانامو «بجرم» ارتباط و یا همکاری با طالبان و القاعده، اعمال فشار حکام دولت مزدور و فساد اداری و بی قانونی گسترده در ادارات دولتی، مظالم و اخاذی گروه های مسلح جانی و سرقتهای مسلحانه توسط آنها، تجاوزات ناموسی و اختطافها نامنی گسترده و عدم مصئونیت جانی و مالی مردم و عمدتاً موجودیت روحیه ضد اشغال و استعمار در مردم و نفرت و انزجار آنها در برابر قوتهای اشغالگر و دولت مزدور و مسایل دیگر. لیکن در مناطقی که اکنون زیر کنترل طالبان و گروه های حزب اسلامی و حقانی قرار دارند؛ توده های مردم ستم دیده و جان به لب رسیده نه از روی رغبت و داوطلبانه

نفوذ و حاکمیت طالبان و حزب اسلامی و گروه حقانی را پذیرفته اند که در واقع مردم این محلات در بین «بدو بدتر» یکی را انتخاب کرده و جبراً به حاکمیت آنها تن در داده اند. ارتشهای جنایتکار بیگانه که قریه ها و محافل عروسی، مراسم تدفین و اجتماعات و کاروانهای مسافرتی مردم را بم باران می کنند و ده ها و صدها نفر را بقتل می رسانند و معیوب می کنند، بر مردم وحشت رومی دارند و بدون اجازه در هنگام شب و روز به خانه های آنها هجوم می برند، با خشونت و شیوه های خلاف نورمهای اخلاقی پذیرفته شده مردم با زنان و اطفال برخورد می کنند، مردان را در پیش روی زن و اولاد و پدر و مادر آنها مورد بی حرمتی و دشنام و لت و کوب قرار می دهند، زنها را جستجوی بدنی می کنند، به بهانه پیدا کردن سلاح و مهمات همه اسباب خانه را برهم می زنند و بخشهای از اتاقها را به بهانه جستجوی سلاح و مواد منفجره تخریب می کنند. به همین صورت مامورین دولت نیز در سایه ارشتهای با داران شان بر مردم بطور همه جانبه ستم و وحشت رومی دارند؛ دولت کوچکترین توجهی به فقر و بیچارگی و مصایب اجتماعی آنها ندارد، قطعه زمین زیر کشت خشخاش آنها را که در واقع در شرایط کم آبی و بی کاری تامین مصارف بخور و نمیر چندین ماه آنها را تشکیل میدهد توسط نیروهای دولت مزدور با خشونت از بین برده شده و بدین وسیله هزاران فامیل دهقان کم زمین را گرسنه و در بدرها می کنند. همچنین ده ها موردی که از مظالم و ستم و بی غوری مامورین دولت در برابر ادخواهی آنها و از این قبیل مسایل وجود دارد. آیا مردم این مناطق با آنکه در دوران حکومتهای گروه طالبان و گلب الدین و حقانی از ستم و مظالم آنها شدیداً متاثر و متضرر شده اند، میتوانند جز این انتخابی داشته باشند؟ در حالیکه بالمقابل طالبان به آنها اجازه می دهند که خشخاش کشت کنند و محصول آنرا بردارند، مزدور کاران می توانند در وقت جمع آوری حاصلات تریاک در مزارع تریاک کار کنند، منافع فنودالها و خوانین و زمینداران متوسط تامین است و همه از فروش تریاک بیش از پیش ثروت مند شده اند، قاچاقبران می توانند تجارت و قاچاق مواد مخدر را باطمینان خاطر انجام دهند و سالانه ده ها میلیون دلار کمائی کنند؛ همچنین طالبان مانند دوران حکومت شان مسایل حقوقی و قضائی بین مردم را به سرعت «حل و فصل» شرعی می کنند. و هیچ کس از ترس و وحشت نوع جزاهای شرعی طالبان جرئت اعتراض به فیصله های محاکم طالبان را ندارد؛ امنیت در مناطق تحت کنترل طالبان تامین است ("البته امنیت نوع طالبانی" که برخی آنرا امنیت قبرستانی می نامند) و از این قبیل. از جهت دیگر برخلاف مردمان شهر نشین که در دوران حکومت طالبان از ناحیه رفتن زنان به اداره و شرکت در فعالیتهای تولیدی، رفتن دختران به مکتب و فاکولته، استفاده از تلویزیون و رادیو و سینما، روزنامه؛ آواز خوانی زنان در رادیو و تلویزیون و موضوع مهم تحمیل حجاب اسلامی بر زنان و ادای نماز و روزه جبری و ریش ماندن اجباری و پوشیدن نوع لباس زنان و مردان و غیره مسایل به شدت تحت فشار و مضیقه و تهدید حکومت طالبان قرار داشتند؛ ولی مردم دهات این مشکلات را از طرف حکومت طالبان نداشتند و یا کمتر داشتند. (ناگفته نماند که اگر از تایپ و رادیوی دهقانی صدای موسیقی بلند می شد از طرف طالبان مستوجب جزا می گردید). بهر حال مردم بطور نسبی در دهات خصوصاً در مناطق پشتون نشین خاطرات چندان بدی از این جهات ندارند. همچنین در آن وقت برخورد حکام و مامورین امنیتی حکومت طالبان در مناطق پشتون نشین تا مناطق غیر پشتون نشین بشدت متفاوت بود. و در زمان حاکمیت طالبان ستم ملی شنوئیستی به شکل فاشیستی آن بر مردمان ملیتهای غیر پشتون اعمال می گردید. بعلاوه اعمال ستم طبقاتی و ستم بر زنان و ستم مذهبی بر اقلیتهای مذهبی و اهل هنر و وسک کشور بطور خشن اعمال می شد. و اکنون در این مناطق که طالبان نفوذ و حکومت دارند مردم از ناحیه اعمال ستم ملی شنوئیستی از طرف حکومت کوچک محلی طالبان مشکلی ندارند. البته ستم طبقاتی و ستم مذهبی و ستم بر زنان به شیوه قرون وسطائی آن اعمال می شود. موضوع دیگر مردم در روستاهای کشور در طول قرنهای تحت سلطه طبقاتی فنودالان و خوانین و نفوذ دین و مذهب و فرهنگ فنودالی قرار داشته و جبراً به آن خوی گرفته اند. در دهات اکثریت قاطع مردم بدون اعمال فشار محتسب به نماز و روزه و سایر مسایل شرعی و داشتن ریش حداکثر پای بند بودند و هستند و از این ناحیه هم در گذشته مشکلی با حکومت طالبان نداشته و اکنون هم ندارند. و از همه مهمتر اینکه در وجود طالبان ارتشهای اشغالگر در کوچه و بازار آنها رفت و آمد کرده نمی توانند و از آزار و توهین و تحقیر آنها بی غم هستند. {بالمقابل طالبان منافع اقتصادی خود را از این مناطق از درک گرفتن ذکات و عشرت تولیدات

زراعتی (که از تولید تریاک سالانه مبلغ کلانی رانصیب می شوند) تامین می کنند؛ همچنین کمک پولی معامله گران مواد مخدر در این مناطق برای طالبان و حزب اسلامی و گروه حقانی سالانه قابل ملاحظه است. اینها مسایلی هستند که مردم در برابر حضور طالبان در این مناطق عکس العملی نشان نمی دهند و یانمی توانند نشان بدهند. از طرفی در این مناطق روابط قبیله ای، طایفه ای و قومی و ملیتی بین کتله های مردم و فئودالها و خوانین و روسای قبایل و روحانیون و آخوندها موجود است و به شدت عمل می کند. چون طبقات غنی و روحانیون به جهت منافع و هم ملیت بودن، حامی طالبان و حزب اسلامی و حقانی هستند بالتبع مردم هم باوجود احساس فشار از ناحیه طالبان که بدون شک وجود دارد و گاهی هم به شدت وجود دارد، نمی توانند اعتراضی علیه سلطه و حاکمیت طالبان بنمایند. موضوع دیگر چون سالهاست که طالبان در این مناطق نفوذ دارند و تقریباً اکثریت نسل جوان این مناطق تحت اثر تفکر طالبان بزرگ شده اند. حتی زمانیکه اینها در پاکستان مهاجر بودند اکثر این مردم تحت نفوذ همین تفکر قرار داشته اند. از اینرو طالبان به آسانی میتوانند از بین آنها افرادی را منحصت سرباز استخدام کنند. و نیز فقر و بیکاری عامل مهم دیگری است که در این زمینه عمل می کند و تعدادی از جوانان با معاش حد اقل ماهانه دوصد تا سه صد دلار به استخدام طالبان درمی آیند. عده ای خدمت به ارتش طالبان را بر خدمت در ارتش و پولیس دولت کرزی ترجیح می دهند. زیرا اگر زنده بمانند از معاش مناسب بهره مند می شوند و اگر کشته شوند «شهید» محسوب شده و «فردوس برین» در انتظار آنهاست. این زمینه برای طالبان در اردوگاه های مهاجرین افغان و مدارس دینی در پاکستان و از مناطق تحت کنترل شان در داخل کشور نیز میسر است تا افرادی را به ذرایع و حیل گوناگون و تطمیع و توجیهات دینی و شرعی «راضی» و وادار به عملیات های انتحاری کنند. در همین مورد هم عوامل مختلفی عمدتاً جهالت، فقر و بیکاری و انگیزه رفتن به «شهادت» عمل می کند. زیرا فردی که حاضر می شود تا بم را بخود بسته کرده و یا وسیله بم گذاری شده را ابا خود انفجار دهد، ابتدا بعنوان تشویق و اطمینان مبلغ هنگفتی رابه وی می دهند و بعد از کشته شدن هم مبلغی را به فامیل او اهداء می کنند. این افراد عمدتاً از بین کسانی انتخاب می شود که به لحاظ موقعیت اجتماعی و وضعیت روانی برای طالبان مساعد هستند. این گونه افراد به لحاظ روانی نیز مشکل دارند و به شدت تلقین پذیراند و تحریک انگیزه های درونی چنین افرادی از طرف افراد ماهر طالبان (که بدون شک در روانکای چنین افرادی مهارت دارند) به شدت نقش دارد. همچنین افرادی که اعضای فامیل شان بوسیله ارتشهای اشغالگر بیرحمانه کشته شده اند و یا مورد ستم و جبر و تجاوز قرار گرفته اند، طالبان می توانند آنها را به انگیزه انتقام گیری و بکاربرد شیوه های دیگر جهت انجام این عملیاتها جذب کنند.

موضوع دیگر اینکه مردم افغانستان بطور عام (باستثنای مزدوران و خادمان امپریالیسم و ارتجاع) بر اساس روحیه و احساسات وطن پرستی و آزادی خواهی شان بر علیه قدرتهای اشغالگر قرار دارند و از دولت مزدور هم حمایت نکرده و از اینرو بر ضد گروه های طالبان و کلب الدین و حقانی با ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور همکاری نمی کنند. لیکن از طالبان و حزب اسلامی و حقانی نیز حمایت نمی کنند. البته طالبان با افرادی که با قوتهای اشغالگر همکاری کنند و حشیانه برخورد می کنند تا مانع از تکرار چنین اعمالی گردند. با در نظر داشت مسایل فوق ضربه اصلی که به اشغالگران به لحاظ سیاسی و مالی و هژمونی امپریالیستی آنها و به دولت مزدور در افغانستان وارد می شود، اساساً و عمدتاً از جهت مقاومت های و نارضائی های گسترده مردم است که به اشکال گوناگون وجود دارد. حتی ضربه نظامی این گروه هابرقوای اشغالگر و دولت مزدور نیز اکثر ابر همین اساس موثرواقع می شود. زیرا این گروه ها در شرایط کنونی در عرصه تبلیغاتی از تنفروانزجار و مقاومت های مردم کشور علیه اشغالگران و دولت مزدور در جهت منافع سیاسی و نظامی شان استفاده کرده و از همین جهت است که جنگ شانرا «مقاومت ملی» مردم افغانستان جا می زنند.

3- استراتژی امپریالیسم امریکا و متحدینش در افغانستان و منطقه و چالشهای که بر سر راه آنها قرار دارد:

دلایل ادامه جنگ علیه تروریسم و بعبارتی جنگ بین امریکائیان و طالبان، گلب الدین، حقانی، و گروه القاعده، در واقع غیر از آن چیزی است که دوطرف جنگ در تبلیغات شان ادعا میکنند. دولت امریکا بکمک متحدین آن این جنگ را ظاهر آزریر نام «جنگ علیه تروریسم» آغاز کرده و به پیش می برد، ولی این جنگ اهدافی فراتر از این دارد و آن تسلط بر این منطقه است. جهت دیگر جنگ گروه های اسلامی بنیادگرا قرار دارند که منافع امریکا و دولتهای دیگر غربی را در جهان مورد حمله قرار می دهند. به بیان دیگر این جنگ تا حدی تشدید تضاد بین امپریالیستها و مرتجعین را در منطقه در این مقطع زمانی عیان می سازد. جهت دیگر این قضیه دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و هند و امپریالیسم فدراسیون روسیه است که منافع در افغانستان و کلاً در این منطقه دارند. بین این دولتها بر سر چگونگی رسیدن به اهداف شان در افغانستان و منطقه اختلاف شدیدی وجود دارد و اختلافات هر یک از این طرفها با دولت امریکا و ناتو از هم متفاوت است. دولتهای هند و روسیه و ایران و مزدوران آنها در افغانستان از سقوط امارت اسلامی طالبان نفع برده اند، اما دولت ایران و روسیه از حضور در امت امریکا و ناتو در منطقه نگران هستند. اینها تاجای به حضور امریکا و ناتو در افغانستان و منطقه حمایت کردند و می کنند که از تسلط دولت پاکستان و قدرت گرفتن دوباره گروه های طالبان و القاعده در افغانستان و منطقه جلوگیری کند. لیکن دولت پاکستان با تمام شدت تلاش دارد تا طالبان و حزب اسلامی و گروه حقانی دوباره بقدرت برسند و از نفوذ و تسلط قابل ملاحظه دولت هند و گروه های ائتلاف شمال و دولت فدراسیون روسیه در دولت افغانستان جلوگیری کند. بالمقابل دولت هند به شدت کوشش می کند تا از نفوذ گسترده دولت پاکستان در افغانستان و منطقه جلوگیری نماید. به همین لحاظ دولت هند در طی هشت سال اخیر حدود یک و نیم میلیارد دلار به دولت افغانستان «کمک» کرده است. در حالیکه دهها میلیون از خلق هند گرسنه و بی سرپناه در سرکها می خوابند. از آنجاییکه دولت امریکا از یکطرف دچار بحران عمیق اقتصادی است و از طرف دیگر به وضعیت نامناسبی در داخل امریکا گرفتار است و هژمونی آن در سطح جهان شدیداً لطمه خورده است. از اینرو حاضر است تا برای دوستان و متحدان قابل اعتماد اش در منطقه منجمه دولت پاکستان سهمی را از این غنیمت واگذار کند. و در برابر آن امتیاز بزرگی را بدست آورد. ولی طبقات حاکم پاکستان بنا بر اقتضای منافع شان در منطقه در مورد تسلط بر افغانستان وحل و فصل خط نام نهاد دیورند به نفع شان و نفوذ به کشورهای آسیای میانه، استراتژی و اهداف گسترده و عمیقی دارند که به سادگی از آنها نمی گذرند. و در شرایط کنونی موجودیت ارتشهای اشغالگروه استعمار کشیدن افغانستان و وجود تهدید به استقلال کشورهای منطقه و موجودیت روحیه شدید ضد قدرتهای امپریالیستی اشغالگر علی الخصوص امریکا و انگلستان در این منطقه تا حد زیادی به نفع دولت پاکستان تمام شده است. بالمقابل تحریک احساسات خلقهای این منطقه علیه امریکا و متحدین آن مشکلات زیادی را برای امریکا و ناتو بوجود آورده است. و جنگ گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی و وارد کردن فشار بر امریکا و ناتو و دولت مزدور در افغانستان بمثابه ورقهای بازی مهمی در دست طبقات حاکم پاکستان است. دولت پاکستان در طی هشت سال اخیر در دو جهت عمل کرده است؛ از یکطرف در «حمایت» از «جنگ ضد تروریستی» در کنار امریکا و ناتو قرار دارد (و از این درک در طی این مدت بیش از ده میلیارد دلار «باج» گرفته است. و نیز قرار است که دولت امریکا در طی پنج سال آینده مبلغ هفت میلیارد دلار به پاکستان بدهد) و از طرف دیگر گروه های طالبان و حزب اسلامی و حقانی را همه جانبه کمک می کند تا با اعمال فشار نظامی بر قدرتهای اشغالگروه تضعیف دولت کرزی عمل کنند. موضوع دیگر مسئله خط نام نهاد دیورند است که در صورت لاینحل ماندن آن در طولانی مدت تهدیدی برای تمامیت ارضی کنونی پاکستان از این ناحیه محسوب می شود. و موجودیت دولت نیرومند ناسیونالیست پشتون تبار در افغانستان که با دولت پاکستان میانه خوبی نداشته باشند، بزرگترین مشکل دولت پاکستان در آینده خواهد بود. و دولت پاکستان با تمام نیرو سعی می کند تا دولت ضعیف و فرمان برداری از گروه های اسلامی بنیادگرا در افغانستان بر سر قدرت باشد. لذا بدون در نظر گرفتن این مسایل هر صحبتی که امریکا و ناتو و نوکر بی اختیار آنها (کرزی) در مورد صلح با طالبان و خاموش کردن جنگ در افغانستان و آوردن امنیت می نمایند جز چرندیات چیز دیگری نیست. اینها به منظور اغوای مردم افغانستان و مردم امریکا و کشورهای عضو

ناتو که فرزندهای شان در جنگ کشته می شوند (یعنی قربانی اهداف دولتهای امپریالیستی آنها می شوند) صورت می گیرد و بیشتر مصرف تبلیغاتی دارد.

با اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و ناتو از یکطرف تضاد بین توده های خلق و امپریالیستها و ارتجاع نوکران در افغانستان و منطقه تشدید شده و از یکطرف دیگر تضاد منافع بین امپریالیستها و دولتها و گروه های اسلامی برپیدگی اوضاع در منطقه افزوده و یک قضیه چند بعدی را بوجود آمده است. موجودیت ارتشهای امریکا و ناتو و ادامه جنگ در این منطقه دووجه دارد: یکی وجه ظاهری آن که مربوط به اهداف کوتاه مدت است، یعنی سرکوب و رام کردن تنظیم القاعده و گروه های طالبان متحد آن در افغانستان و منطقه و استحکام دولت دست نشانده در افغانستان که بتواند در کنار دولت پاکستان از منافع امریکا و انگلستان در افغانستان و منطقه حراست کند و کنترل و تسلط بر منابع آسیای میانه از این طریق. دیگری وجه غیر علنی آنست که کمتر نسبت به آن صحبت می شود و مربوط به اهداف دراز مدت آنست. هر دو طرف این جنگ (دولت امریکا و ناتو و دولت کرزی و دولت پاکستان و گروه های طالبان، حزب اسلامی گروه حقانی) به عمق این قضیه چند بعدی و پیچیده وارد هستند. آنچه که جهت عمده این قضیه را تشکیل می دهد، ابر قدرت امپریالیستی امریکا است که در جهت تحقق استراتژی و اهداف اش در این منطقه حضور نظامی دارد و به کشتار و تهدید مردم افغانستان و منطقه مصروف است. در شرایط فعلی دولت پاکستان با گروه های درگیر جنگ ظاهراً یک طرف این قضیه را تشکیل می دهند که تا برآورده شدن اهدافش در افغانستان و منطقه به حمایت همه جانبه از گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی همچین ادامه خواهد داد. ناگفته نماند که نه تنها این سه گروه که در شرایط حاضر در میدان جنگ فعال اند؛ دولت پاکستان در طی این سه دهه گروه ها و افراد مزدور و خادم دیگری نیز از بین عناصر خاین به مردم و میهن برایش پرورانده است که همین اکنون در مقامات بلند دولت مزدور در افغانستان قرار دارند. بر علاوه صدها جاسوس دولت پاکستان در کنار جواسیس دولتهای ایران و روسیه و هند در همه ارکان و عرصه های دولت و جامعه بطور وسیع فعالیت دارند. همچنین که دستگاه های جاسوسی بیش از چهل کشور امپریالیستی و ارتجاعی در افغانستان فعال بوده و صدها افغان مزدور و خاین را بر علیه منافع مردم و میهن شان بخدمت گرفته اند. و بزرگترین و فعال ترین این سازمانها در افغانستان و منطقه شبکه های سازمان جاسوسی امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، هالند، ایتالیا، ترکیه، اسرائیل، فدراسیون روسیه، هند، پاکستان، ایران، چین و کشورهای دیگری باشند. و فعال ترین آنها در افغانستان و منطقه خاصاً در شرایط هشت سال اخیر؛ سازمان "CIA" امریکا، "MI6" انگلستان، "MOSAD" اسرائیل، "ISI" پاکستان، سازمان اطلاعات ایران "ساواما" و شاخه تروریستی آن "سپاه قدس"، "MET" ترکیه، "FBS" فدراسیون روسیه و "RAW" هندوستان هستند.

همین حضور یکصد هزار ارتش امریکا و شرکای ناتو و یکصد و بیست هزار نیروی «امنیتی» تربیت یافته توسط سازمان "سیا" در افغانستان و منطقه معنای خیلی گسترده تر از بهانه «جنگ علیه تروریسم بین المللی» دارد. و نیز قرار است که در آینده حدود چهل هزار نیروی دیگر امریکائی و ناتونیز وارد افغانستان شوند. و حدود دوصد و پنجاه هزار نیروی نظامی امریکائی در عراق و کشورهای اطراف آن مستقر هستند. استراتژی و اهداف امریکا و متحدین آن در این منطقه و شرق میانه خیلی فراتر از این بوده و طولانی مدت است. امریکا به کمک متحدین بین المللی و محلی اش چون اختاپوس در منطقه جنوب آسیا و شرق میانه چنگالهایش را فرو برده است. و بخش بزرگ نیروها و گروه های ارتجاعی این کشورها (دولتها و گروه های ارتجاعی) هم در خدمت آنها قرار دارند. و چندین پایگاه نظامی در این منطقه مهم و استراتژیک آسیا تاسیس کرده است. از آنجاییکه منطقه شرق میانه و آسیای وسطی در جهان دارای غنی ترین ذخایر نفت و گاز است بشمول معادن غنی و دست نخورده در افغانستان. همچنین قاره آسیا با حدود چهار میلیارد نفوس با بازارهای گسترده مصرفی و نیروی کار ارزان و تولید مواد خام برای صنایع کشورهای سرمایه داری جهان هدف عمده و مهم سرمایه جهانی و امپریالیسم امریکا و متحدین آنرا تسلط شدید و گسترده بر آن تشکیل میدهد. همچنین کنترل این مناطق استراتژیک برای امپریالیسم امریکا مهم و حیاتی است. تا از این طریق بتوانند در آینده دولتهای امپریالیستی چین و فدراسیون روسیه را تحت کنترل گرفته و قاره آسیا را از نفوذ و کنترل گسترده آنها حفظ کنند. و نیز کنترل مسیر انتقال نفت و گاز بزرگترین ذخایر انرژی

جهان که در این مناطق قرار دارند یکی دیگر از اهداف امپریالیسم امریکا را تشکیل می دهد. از جهتی هم امپریالیستها خاصاً امریکا می خواهد تا در این مناطق رژیم های وابسته و سرسپرده داشته باشد تا از منافع آنها حراست کنند. از اینرو تلاش می کند تا گروه های وابسته و نوکر دیروز خود را که بنا بر دلایل معینی علیه آن سلاح گرفته اند، بنحوی راضی ساخته و در دولت دست نشانده در افغانستان سهیم سازد. همچنین دولت پاکستان را تشویق می کنند تا اختلافات و تضاد اش را با طالبان پاکستانی حل کرده و آنها را در قدرت دولتی شریک نماید. در آن صورت است که امریکا به اهداف کوتاه مدت اش در این منطقه نزدیک خواهد شد.

همین اکنون دولت امریکا از یکطرف از نابودی القاعده صحبت دارد ولی از طرف دیگر «دستهای نامرئی» مربوط به گروه های از این شبکه را تسلیح و تمویل می کند. از چند ماه باین طرف خبرنگاران از مواردی خبر می دهند که مردم ولایات سمت شمال افغانستان چندین بار در شب مشاهده کرده اند که هلی کوپترها گروه های مسلح ناراضی از کشورهای مختلف اسلامی خاصاً ترکستان چین، چین، و ازبکستان را در این مناطق پیاده کرده اند. حتی مامورین بلند پایه دولت مزدور از موجودیت چنین گروه های در ولایات شمالی کشور بارها سخن گفته اند. اما صاحبان اصلی فعلی افغانستان که مدعی اند «چشم درد» بدنبال افراد القاعده می گردند، طوری وانمود می نمایند که گویا هیچ چیزی در این باره نشنیده اند. در حالیکه زمین و فضای افغانستان تحت اشغال و کنترل امریکا و ناتواست؛ چگونه ممکن است که طیارات کشورهای دیگری غیر از آنها بتوانند چنین پروازهای را در فضای افغانستان انجام دهند. بهمین رابطه در طی سالهای آخر چندین بار از طریق مطبوعات غربی سروصداهای بلند شد که طیارات انگلیسی در مناطق جنوبی کشور محموله های سلاح را به گروه های طالبان از هوا پرتاب کرده اند. اما از طرف نظامیان انگلستان در آن منطقه «عمل اشتباهی» خوانده شد. و نیز دولت انگلستان و دولت مزدور کرزی از دو سال باین طرف بطور علنی بنفع طالبان تبلیغ می کنند و مذاکرات مخفی هم بین دو طرف جریان دارد. کرزی در سخنرانی هایش این ایده را به مردم افغانستان القاء می کند که گویا عملیاتی انتحاری و انفجار و وسایط مملو از مواد منفجره و کشتارده ها و صدها تن از مردم بیگناه و تخریبات وسیع کار طالبان افغانی نیست و این فقط کار القاعده است. در حالیکه گروه القاعده و گروه های اسلامی دیگر توسط طالبان افغانی میتوانند در افغانستان حضور یابند و عملیات کنند. و اینها این عملیاتی را بطور مشترک انجام می دهند. همچنین به لحاظ ایده و استراتژی و هدف فرقی بین آنها وجود ندارد. این تبلیغات به منظور آماده کردن افکار عوام افغانستان بنفع طالبان و حزب اسلامی صورت می گیرد. چنانکه جریان عمل در طی خاصاً هشت سال آخر نشان می دهد، دولت امریکا و ناتو واقعاً هدف ندارند که گروه طالبان و گروه های مربوط به القاعده را نابود کنند. فقط می خواهند آنها را تحت کنترل خود داشته باشند تا در آینده در موقع ضرورت از آنها در جهت اهداف شان چون در گذشته استفاده کنند. و آنها را که رام نشوند و دست از سرکشی علیه اربابان بزرگ برندارند به زندان اندازند و «محاکمه» کنند.

از آنجاییکه قدرتهای امپریالیستی در تسلط بر جهان اهداف کوتاه مدت و دراز مدت دارند؛ و دو کشور سرمایه داری در شرق (امپریالیسم فدراسیون روسیه و امپریالیسم نوظهور چین) که به لحاظ نظامی تاحدی نیرومند بوده و دارای سلاح اتمی هستند؛ در طی یکی دودهه آینده این دو کشور از قدرتهای بزرگ سرمایه داری و نظامی خواهند بود. چه در زمان کنونی و چه در آینده موضوع اقلیتهای ملی مسلمان در تانکستان چین و فدراسیون روسیه بزرگترین نگرانی دو کشور را تشکیل می دهند. از اینجاست که دولت امریکا نمی خواهد تا گروه های اسلامی افغانستان و پاکستان و گروه های اسلامی از کشورهای چین، ازبکستان، قرغیزستان، فدراسیون روسیه، ازبکستان و پاکستان خارج شوند. زیرا در شرایط لازم از آنها در اعمال فشار بر علیه این دولتها استفاده خواهند کرد. در گذشته در زمان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه ابر قدرت سوسیال امپریالیستی و دولت مزدور آن؛ امریکا بکمک دولتهای پاکستان و عربستان و سایر دولتهای اسلامی دوستش همین گروه القاعده را باده هاهزار نیروی جنگی بوجود آورد و تمویل و تسلیح کرد تا علیه اتحاد شوروی و دولت مزدورش بجنگند. قبل از آن هم دولت امریکا گروه های اسلامی افراطی از کشورهای مختلف اسلامی را کمک می کرد تا در اطراف

اتحاد شوروی سابق «کمربند سبزی» را تشکیل دهند. البته بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و بلوک شرق؛ این برنامه در نزد دولت آمریکا از فوریت افتاد و تاحدی به گروه القاعده و سایر گروه های اسلامی و آن لشکر بزرگ جنگیده که قبلاً آنها را «مجاهدین راه آزادی» می خواند بی توجهی نشان داد.

موضوع قابل دقت دیگر در برنامه های استعماری آمریکا در منطقه موضوع تغییر نقشه جغرافیائی این منطقه است. اگرچه بعمل درآمدن این طرح در آینده نزدیک محتمل بنظر نمی رسد؛ اما نباید از توطئه های امپریالیسم غافل بود. اگر دولت آمریکا بکمک متحدینش بتواند گروه های طالبان و حزب اسلامی و حقانی راراضی ساخته و جنگ را در افغانستان خاموش کند و آنها را در دولت مزدور جذب کند و نیرو هایش را مانند عراق در پایگاه هایش کنار بکشد و همچنین دولت پاکستان را با دادن امتیازاتی از قرضیه افغانستان راضی نگهدارد. بعبارت دیگر منافع آنرا تامین کند، دیگر مشکل مداخله این دولت در افغانستان تاحد زیادی کم خواهد شد. و همچنین اگر دولت پاکستان بتواند با طالبان کشورش که از چند ماه با آنها در حال جنگ است به «صلح و آشتی» برسد، به آرامی در منطقه کمک خواهد کرد. اما برخلاف فرض آمریکا و دولت پاکستان و گروه های درگیر جنگ در افغانستان بر سر مقدار سهم با دار و نوکر با هم جور نیابند و آنها در برابر ارباب بزرگ از خشونت دست برنداشته و جنگ را تا رسیدن به اهداف مورد نظرشان ادامه دهند؛ در آن صورت از امکان بدور نخواهد بود که دولت آمریکا ب فکر عملی کردن این طرح جنایتکارانه اش یعنی تغییر نقشه جغرافیائی این منطقه بافتد. در طی سالهای آخر چند بار گزارشهای در مطبوعات غربی به نشر رسیده است که در صورت عدم غلبه کردن دولت آمریکا بر این بحرانی که بوجود آورده است، در آخرین تحلیل در نظر دارد تا نقشه جغرافیائی این منطقه را به نفعش تغییر دهد. در جریان هشت سال آخر هر روز بر شدت بحران در این منطقه افزوده شده است و در صورت تصمیم دولت آمریکا به عملی کردن چنین طرحی، اوضاع را در منطقه بیش از این بحرانی و بی ثبات خواهد کرد.

همین اکنون جنگ در دو طرف خط نام نهاد دیورند ادامه دارد و این مناطق تقریباً تحت کنترل نیروهای هستند که به لحاظ قومی و زبانی و مذهبی و فکری سیاسی و اهداف، مشترکات و نزدیکی های زیادی دارند و همزمان با دولت پاکستان و دولت کابل و قوتهای اشغالگر حامی آن در حال جنگ اند. جنگ چریکی گروه سنی مذهب بلوچ بنام "جندالله" (جنبش مقاومت مردمی بلوچستان) در ایالت بلوچستان ایران هم مرز با پاکستان و افغانستان از چند سال باین طرف علیه دولت ایران جریان دارد. همچنین ستم ملی شئون ایستای همزمان با ستم طبقاتی از جانب سردمداران جنایتکار دولت جمهوری اسلامی ایران که اکثریت قاطع آنها از تعلق ملیت فارس هستند و بر ملیتهای غیر فارس وحشیانه ستم اعمال می کنند. و در طی هشت ماه اخیر مبارزات خیابانی مردم ایران علیه رژیم جهانی اسلامی بالا گرفته و رژیم جنایتکار و ضد مردمی اسلامی بیرحمانه ده ها تن از معترضین را بقتل رسانده و هزاران تن دیگر را در زندانها وحشیانه شکنجه می کند. و نیز ستم ملی شئون ایستای از جانب شئون ایستای پنجابی حاکم بر ملیتهای دیگر در پاکستان توأم با اعمال ستم طبقاتی بر مردمان اقلیتهای ملی و قومی و کلاً خلقهای پاکستان، به شدت اعمال می شود. همین جنگ طالبان ایالت صوبه سرحد (منطقه پشتون نشین) علیه دولت مرکزی و جنگ گروه های ناسیونالیست بلوچ علیه دولت مرکزی (پاکستان) خود بیانگر شدت ستم ملی و طبقاتی است که به تشدید تضاد بین توده های مردم ملیتهای تحت ستم و دولت مرکزی منجر شده و باین شکل متباز شده است. اگر دولت آمریکا و انگلستان متحد نزدیک آن با دولت های این سه کشور در این منطقه نتوانند تضادهای شان را حل کنند؛ خطر آن موجود است که آمریکا و انگلستان از راه های مختلف با گروه های ناسیونالیست درگیر جنگ کنونی کنار آمده و با تحریک و کمک آنها همان نقشه جنایت کارانه بالکان را در این منطقه به نفعش تطبیق کند.

بدین لحاظ خلقها و نیروهای انقلابی و مترقی و آزادی خواه افغانستان، پاکستان و ایران که برنامه و استراتژی و اهدافی در جهت نجات خلقهای شان از سلطه و ستم فئودالیسم و کمپرادوریزم و امپریالیسم و تاسیس نظام های انقلابی مردمی در کشورهای شان دارند، همپا با مسایل مبارزه در جهت بیداری و بسیج و تشکل خلقهای کشورهای شان علیه حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم باید مسایل

وجریانات کنونی منطقه رابه دقت مورد مطالعه قرار داده واز توطئه های امپریالیسم بین المللی غافل نباشند. همه می دانیم که هستی سرمایه و استعمار و امپریالیسم بر استعمار وستم و غارتگری خلقها و ملل بنیایافته است. تاریخ شاهد چند بارتجدید تقسیم جهان بین قدرتهای استعماری و امپریالیستی و تغییر نقشه جغرافیائی کره زمین توسط این قدرتها بوده است. این مطلب نیز قابل تذکر است که در شرایط فعلی هر سه کشور در این منطقه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بی ثبات اند. وزمینة های که این دولتها بتوانند با همه بخشهای توده های مردم و ملیتهای تحت ستم کشورهای شان کنار آمده و در برابر این توطئه غدارانه امریکا در منطقه مقاومت کنند بسیار محدود است. زیرا تضاد بین این دولتها و گروه های مسلح و سایر گروه های سیاسی و بخش اعظم توده های مردم بیش از قبل شدت یافته است. و از طرفی هم این دولتها بدون کمک و حمایت همه جانبه امپریالیسم نمی توانند به حیات شان ادامه دهند. و اتحاد بین این دولتهای ضد مردمی و امپریالیسم حامی آنها وسیله بقای آنهاست.

مشکل دیگر امریکا در این منطقه و در مناطق دیگر جهان در شرایط کنونی گروه القاعده و گروه های اسلامی دیگری که بر محور القاعده فعالیت دارند، می باشد. این گروه ها به کمک مالی القاعده که امکانات مالی گسترده ای در اختیار دارد نیاز دارند و بالمقابل گروه القاعده منحصراً گروه مرکزی ایدئولوژیکی رهبری کننده نیز به این گروه ها نیاز دارد. و همه این گروه ها قوت الظهر مهمی به لحاظ نظامی و مالی برای گروه طالبان افغانستان و طالبان پاکستانی نیز هستند. و حدود سه دهه است که این اعتماد و همکاری نزدیک بین آنها در پاکستان و افغانستان ادامه یافته است. و رمزیپایداری این وحدت و همکاری علاوه بر دو عامل فوق موضوع داشتن ظاهراً دشمن مشترک (در شرایط کنونی عمدتاً امریکا و دولتهای غربی) نیز است. و مسئله دیگر که مهم است و تا حدی نقش رهبری کننده سه عامل فوق را دارد، "اسلام سیاسی" است که این گروه ها میخواهند آنرا منحصراً یک «ایده رهبری کننده» مبارزه به توده های خلق در کشورهای اسلامی القاء کرده و بقول آنها مبارزات آنها را علیه قدرتهای استکبار جهانی و دولتهای فاسد کنونی (در کشورهای اسلامی) و در سطح «جهان اسلام» رهبری کنند. یک عده از «روشنفکران» دینی منحصراً مبلغان این «دوکتورین» سعی می کنند تا توده های خلق تحت شدیدترین ستم و استثمار طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم در کشورهای اسلامی را با چنین ایده های خرافی و ارتجاعی همراه نمایند. اینها چنین استدلال می کنند که گویا سوسیالیسم و ناسیونالیسم نتوانستند در قرن بیستم مشکل ستم و استثمار خلقهای جهان و خلقهای مسلمان را حل کنند و بقول آنها هر دو شکست خورده اند؛ لذا "اسلام" است که می تواند آنها را «نجات» دهد. اینها نظر دارند که توده های مردم در کشورهای اسلامی که به شدت پایبند معتقدات دینی (دین اسلام) هستند به سهولت رهنمائی ها و تبلیغات آنها آنرا می پذیرند و جذب این حرکت می شوند و بدین صورت منحصراً یک نیروی بزرگ تحت رهبری ایدئولوژی و سیاست اسلامی مبارزات آنها به نتیجه سریع می رسد و با تشکیل نظام «عدل اسلامی» از فقر و بدبختی «نجات» میابند!! این همان سلاح و شیوه کهنه است که طبقات ارتجاعی و روحانیون مرتجع و قدرتهای استعماری توسط آن در طی قرنهای توده های مردم در کشورهای اسلامی را در فقر و جهالت و نادانی و در منجلا ب فقر و بیچارگی تحت سلطه استعمار و امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور نوکر آنها نگهداشته اند. و از سه دهه باین طرف نیروها و گروه های اسلامی بنیادگرا در اکثر کشورهای اسلامی بر موج احساسات توده های عوام کنترل دارند.

البته ناسیونالیسم در مقاطعی از تاریخ نقش مترقی بازی کرده است. اندیشه ناسیونالیستی در عده ای از کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نقش مثبتی را (در تحریک احساسات میهن پرستانه مردم و بسیج آنها بخاطر دفاع از میهن و حق حاکمیت ملی در کارزار مبارزه ملی علیه استعمار و امپریالیسم و کسب استقلال کشور و اعاده حاکمیت ملی) ایفا کرده است. ولی از آنجاییکه مناسبات تولیدی و اجتماعی کهن در جامعه پابرجا باقی می ماند، طبقات استثمارگر جامعه که به سوی آشتی و پیوستگی با امپریالیسم گرایش دارند می کوشند سرانجام ناسیونالیسم را در کوره راه خدمت به سرمایه داری و استثمار زحمتکش خودی بیاندازند. در قرن بیستم میلادی کشورهای زیادی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین با مبارزه ملی و استقلال طلبانه از یوغ استعمار و سلطه امپریالیسم رهایی یافته و به آزادی ملی رسیدند. اما این کشورها دوباره به زیر سلطه امپریالیسم درآمد و به کشورهای نیمه فئودالی و نیم

مستعمره مبدل شده اند. باین صورت ناسیونالیسم راه نجات خلقهای زحمتکش از سلطه و ستم ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیسم نیست.

توضیح: " نباید ملی گرائی متعصبانه که بر ملل دیگر خصومت می ورزد رابا میهن پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازی است. ناسیونالیسم که به خصومت بین خلقها دامن می زند در جریان پیدایش ملت در جامعه بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه داری است. این ایدئولوژی و سیاست در دوران ترقی و اعتلای سرمایه داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی بازی کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیلات دولت ملی مؤثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملت ها در دوران سرمایه داری است به دوشکل ظاهری شود: اول نزد ملت حاکم به شکل شئونیسیم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتری طلبی و لگد مال کردن حقوق و منافع دیگران است. دوم نزد ملت محکوم، به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد به دیگران، در خود فرورفتن و تمایل به انزوا و جدایی است".

در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، افریقا، و امریکای لاتین بعضاً کشورهای چند ملیتی اند مانند افغانستان، ایران، پاکستان، هندوستان و غیره کشورها. در افغانستان بیش از دوونیم قرن است که ملیت پشتون از امتیازات دولتی و ملی برخوردار بوده و بر ملیتهای دیگر کشور ستم ملی شئونیسیتی اعمال کرده است. منشاء این ستمگری ملی طبقات ارتجاعی حاکم فئودال و کمپرادور ملیت پشتون اند. ولی افکار زحمتکشان ملیت پشتون نیز متأثر از ستم شئونیسیم ملی طبقه حاکم است. و خلقهای ملیتهای تحت ستم نیز متأثر از احساسات و افکار تنگ نظرانه ناسیونالیستی طبقات فئودال و کمپرادور ملیت خویش هستند. اما تاجای که به طبقات خلق ملیتهای مختلف کشور مربوط بوده و هست؛ بین آنها تفاهم و همبستگی و وحدت نسبی وجود داشته و دارد. لیکن طبقات حاکم ملیت پشتون همواره سعی کرده اند تا به طرق و شیوه های مختلف بین ملیت های مختلف کشور نفاق و نزاع خلق کنند و در روابط و همبستگی آنها اختلال وارد نموده و از آن استفاده کنند. با وجود آن هم در طول تاریخ خاصاً در شرایطی که کشور مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفته است، همه ملیتهای ساکن کشور متحداً بر علیه دشمنان خارجی و طبقات ارتجاعی داخلی که تسلیم دشمنان شده اند، تاپای جان مبارزه کرده اند. در اینجا آنچه که برای خلقهای زحمتکش ملیتهای مختلف کشور مهم و حایز اهمیت است اینست که: بر اساس باهم متحد شده و مبارزه ملی و طبقاتی را تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری علیه طبقات حاکم همه ملیتها و امپریالیستهای حامی آنها به پیش برده و خود و میهن خود را از سلطه و ستم آنها نجات دهند.

در مورد دیگر؛ از اینکه قماش «روشنفکران دینی» و روشنفکران و ایدئولوگهای بورژوازی و کلاً سیستم امپریالیستی جهانی و ارتجاع بین المللی؛ سالهاست که درباره «عدم کارائی» اندیشه های انقلابی پرولتری و «شکست» سوسیالیسم و کمونیسم تبلیغات می کنند، ناشی از خصومت طبقاتی آنها علیه یگانه اندیشه نجاتبخش خلقهای زحمتکش جهان است. چون در پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک و انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) در جامعه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم حاکمیت اقتصادی و سیاسی شان را از دست می دهند، به همین سبب است که سعی می کنند تا با تبلیغات زهر آگین و دروغیافی و جعلکاری و افسانه سازیهای بی اساس اذهان توده های مردم زحمتکش را نسبت به اندیشه های انقلابی پرولتری مغشوش و مسموم کنند.

از جهت دیگر عده ای از «روشنفکران دینی» مدعی اند که می خواهند «قرائت» جدیدی از اسلام بدست دهند و برخلاف رهبران رژیم جمهوری اسلامی ایران که تحت نام "ولایت فقیه" و منحیث نماینده تام الاختیار «خدا» بر روی زمین، مردم را از سهم گرفتن در تعیین سرنوشت سیاسی شان محروم کرده اند و از انتخابات برای برگزیدن وکلای شورای ملی (شورای اسلامی) و رئیس جمهور منحبث یک طرفند استفاده می کنند و مفهوم مقوله جمهوریت را مخدوش کرده اند. اینها نیز مدعی اند که اسلام با جمهوریت و دیموکراسی منافات نداشته و بر عکس اراده سیاسی مردم تحت لوای اسلام خوبتر برمی تابد. در حالیکه نوع رژیم (سلطنتی و یا جمهوری پارلمانی) تغییری در ماهیت استثمارگرانه و ستمگرانه نظام های طبقاتی بوجود نمی آورد. در هر دو نوع رژیم حاکمیت از آن طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور نوکرامپریالیسم است. دموکراسی هم مهر طبقاتی خود را دارد و از آن طبقات حاکم است. اینها

می خواهند با این ترفند عوامفریبانه بشکل و شیوه ای دیگری توده های مردم رادر کشورهای اسلامی اغوا کند. هر دو قماش از این گروه ها چه طالبان و القاعده (سنی حنفی و وهابی) و چه «روشنفکران دینی» تشیع سعی می نمایند تا روی واقعیت ساختار اجتماعی اقتصادی کشورهای اسلامی و ستم و استثماری که توسط طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم بر توده های خلق رواداشته می شود و وجود تضادهای طبقاتی و ملی و تضاد بین زن و مرد پرده انداند. و اذهان توده های خلق مظلوم و ستمدیده را از مسئله اصلی که منشاء همه انواع ستم و استثمار و مصایب و بدبختیها در این جوامع و سایر کشورهای جهان سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی هستند، منحرف سازند.

این خط فکری سیاسی در دهه های اخیر راهنمای عمل گروه های اسلامی بنیادگرا دیگر در راه رسیدن به اهداف اصلی آنها (تشکیل نظام «عدل اسلامی» مانند رژیم طالبان) در کشورهای اسلامی، بوده است. همچنین کمک به گروه های اسلامی جدائی طلب در مناطق مسلمان نشین از کشورهای غیر اسلامی مانند امپریالیسم فراسیون روسیه، امپریالیسم چین، کشور فلیپین، هند و غیره کشورها از اهداف جهانی دیگر این گروه ها است. و در پیشبرد این استراتژی برای رسیدن به هدف اصلی، گروه القاعده و گروه های متحد آن از کشورهای مختلف اسلامی در جهان تنها نیستند بلکه ثروتمندان بنیادگرا در کشورهای عربی و اسلامی غیر عرب و گروه ها و جمعیتها ی بنیادگرای اسلامی در جهان هم هستند که این «حرکت جهانی» را بگونه آرمانی کمک کرده و از آن حمایت می کنند.

نگرانی اصلی دولت امریکا و سایر قدرتهای بزرگ امپریالیستی از این جهت است که در صورت پیروزی این «حرکت» و تشکیل چنین رژیم های در کوتاه مدت حداقل در چند کشور اسلامی درد سرهای یزرگی را برای آنها خلق خواهند کرد. در آن صورت معامله با این گونه دولتهای اسلامی بنیادگرا خاصاً در کشورهای که به لحاظ منابع انرژی و واموقعیت سوق الجیشی و استراتژیک برای سرمایه جهانی اهمیت دارند (مانند منطقه شرق میانه و آسیای میانه) مشکل خواهد شد. و دولتهای آینده اسلامی به شکل دولت طالبان، مانند حکام کنونی این دولتها که سرسپرده و فرمانبردار این قدرتها هستند، عمل نخواهند کرد. و حداقل منافع امریکا و انگلیس و چند قدرت بزرگ دیگر غربی را در این کشورها اخلاص خواهند نمود و از آنها باج خواهند گرفت. خطر دیگر این گروه ها اینست که در صورت پیروزی و تشکیل چنین رژیمهای اسلامی؛ اینها بخش وسیعی از طبقه خرده بورژوا و خرده مالک و خصوصاً تحصیل کرده های این اقشار را در کشورهای اسلامی تطمیع کرده و به خدمت اهداف شان بکار خواهند گرفت. اگرچه بنابر ماهیت و خصلت طبقاتی بین رژیم های اسلامی و کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و هم به لحاظ منافع تضاد عمیق و لاینحلی وجود ندارد؛ اما این گروه ها اگر قدرت بر سندن بابرخی از قدرتهای بزرگ امپریالیستی علی الخصوص با دولت امریکا و انگلستان تا مدتی چنین پالیسیهای درپیش خواهند گرفت. و با تبلیغات گسترده و شعار صدور «انقلاب اسلامی» شان در دیگر کشورهای اسلامی (خصوصاً در کشورهای سنی مذهب) اذهان توده های مردم را که به شدت تحت فشار استثمار و ستم چند لایه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم قرار دارند؛ مغشوش خواهند کرد. البته در صورتی که جنبشهای انقلابی در این کشورها بوجود آیند و تقویت شوند و روشنفکران مردمی اذهان توده های مردم را روشن ساخته و به آنها آگاهی سیاسی مترقی و انقلابی داده و آنها را به صف انقلاب جذب کنند؛ در آن صورت نقش این گروه ها در اغوای توده های محروم مردم در این جوامع با شعار «دولت عدل اسلامی» موثریت خود را از دست خواهد داد. در غیر آن امپریالیستها از طرق مختلف با این دولتها کنار آمده و آنها را در سرکوب جنبشهای انقلابی توده ای در کشورهای اسلامی بطور همه جانبه تشویق و کمک خواهند کرد.

در شرایط سی سال اخیر خاک پاکستان خصوصاً در مناطق قبایلی و زیرستان شمالی و جنوبی و باقی مناطق صوبه سرحد در پاکستان به پناه گاه اصلی گروه های اسلامی القاعده و سایر گروه های اسلامی بنیادگرا از دیگر کشورهای جهان تبدیل شده است. و آنها به آسانی این مناطق را از دست نخواهند داد. و حفظ این مناطق پایگاهی برای آنها اهمیت حیاتی دارد و طبقات حاکم پاکستان هم بر اساس منافع شان هدف ندارند تا گروه های مربوط به القاعده و گروه طالبان پاکستانی و افغانستانی و دیگر گروه های اسلامی را تا سرحد نابودی ضربه وارد کنند. مگر اینکه اعمال و حرکاتی انجام دهند که منافع دولت

و طبقات حاکم را با خطر جدی مواجه سازند. از طرفی هم دولت پاکستان به آسانی قادر به نابودی کامل این گروه ها نیست. دولت پاکستان می خواهد تا این گروه ها را کنترل اش در آورد. تادرمواقع مقتضی کما فی السابق از آنها علیه دولت هند و افغانستان و کشورهای آسیای میانه استفاده کند. دولت امریکا و انگلستان و دیگر کشورهای امپریالیستی غربی نیز به این موضوع واقف هستند. اینها سعی می کنند تا بر آنها ضربات سنگین تری وارد کنند تا تضعیف شوند. و با تلاش در دستگیری چند رهبر مهم، آنها را با اصطلاح رام کرده و از شدت عمل آنها بکاهند.

4- وظایف نیروهای انقلابی و مترقی در قبال اوضاع جاری کشور و منطقه:

سازمانها و گروه های انقلابی و مترقی باید اوضاع کنونی کشور و جریانات منطقه را جداً مدنظر داشته و درباره توطئه های بزرگ امپریالیسم امریکا و متحدین آن منجمله تغییر نقشه جغرافیائی این منطقه، مسایل را بر طبق تبلیغات از جانب مطبوعات امپریالیستی به ارزیابی نگیرند. عملی کردن این طرح جنایت کارانه در منطقه نه تنها برضد منافع خلقهای ملیتها مختلف افغانستان که برضد منافع خلقهای ملیتهای این منطقه نیز می باشد. تاریخ افغانستان و منطقه در اخیر قرن 19 شاهد غارتگری ها و جنایات استعمارگران انگلیس است که چگونه بخشهای وسیعی از پیکره خاک افغانستان را جدا کرده و به «هند برتانوی» ملحق کردند. و ملیونها تن از مردم ما را از آغوش وطن آبائی و فامیلها و اقوام شان جدا کرده و تحت ستم و سلطه استعماری شان به بند کشیدند. بیش از صد سال است که خط نام نهاد دیورند این سمبول و علامت جنایت استعمارگران انگلیس در بین دوبرخ از خانواده های ملیت پشتون کشیده شده است. همچنان که در شرق میانه استعمارگران با توطئه های خاینانه و جنایتکارانه سرزمین خلق "کورد" را تجزیه کردند و هر بخش آنرا در زیر ستم ملی شئونستی و ستم طبقاتی طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور ملیتهای حاکم در ایران، ترکیه، عراق و سوریه قرار دادند. به همین صورت تاریخ دهه اخیر قرن بیستم شاهد توطئه و جنایت ضد بشری امپریالیسم امریکا در منطقه بالکان است که کشور یوگسلاویا را تجزیه کرد. امروز هر یک از این "ملت های" جدا شده تحت حاکمیت طبقات ارتجاعی ملت خودشان و سلطه امپریالیسم بین المللی ستم می کشند و در منجلا ب فقر و بدبختی گرفتار اند.

این مسئله به سرنوشت ده ها میلیون تن از خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در این منطقه بستگی دارد. همه می دانیم که استعمار و امپریالیسم تاریخ جنایتباری دارد و از طریق استثمار و غارت خلقها و ملل و طفیلیگری به حیات ننگینش ادامه می دهد. امپریالیسم طوریکه عده ای خوشباور و اغوا شده بوسیله تبلیغات امپریالیسم می انگارند، هرگز «بودا» نشده و نمی شود. از اینکه بارک اوباما سرمدار امپریالیسم جهانی بنا بر اقتضای منافع و مصلحت سرمایه جهانی برخلاف سلف اش جورج بوش که با لحن تهدید آمیز و فاشیستی صحبت می کرد؛ وی با لحن ملایم تری (به شیوه خطبای کلیسا) سخن می گوید، هر دو دو روی یک سکه اند. ملاحظه کنید که همین اوباما «صلح طلب» که عده ای ساده اندیش و خوشباور انتخاب اورانه تنها در امریکا که در سایر کشورهای جهان بابرگزاری محافل خوشی تجلیل کردند و فکرمی کردند که شاید او در آوردن صلح و امنیت در جهان کاری انجام دهد. در حالیکه اوباما و هر کس دیگری در امریکا که به قصر سفید راه پیدا می کند برای سرمایه بین المللی خاصاً سرمایه امریکا کار می کند، فرق نمی کند که چه نوع رنگ پوستی دارد و یا از چه نژادی است. در حالیکه اوباما برخلاف عده هایش به مردم امریکا و جهان، جنگ را در افغانستان و پاکستان شدیدتر و گسترده تر از سلف اش به پیش می برد. زیرا هر دو در خدمت عین استراتژی و اهداف کاری کنند و آن تامین منافع سرمایه در جهان است و لوبقیمت کشتار و نابودی خلقها و ویرانی بخشی از کره زمین تمام شود.

بر طبق تذکرات فوق ارتشهای ده ها کشور امپریالیستی و ارتجاعی تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا در افغانستان حضور دارند و خلق ما را به سلطه استعماری کشیده اند. همچنین تهدید جدی از این ناحیه متوجه خلقها و ملل دیگر در این منطقه نیز هست. تضاد ملی خلق افغانستان با امپریالیستهای اشغالگر خاصاً دولت امریکا و انگلستان و دولت مزدور حدت یافته و تضاد عمده در شرایط کنونی کشور است. و تضاد ملی خلقهای ساکن در این منطقه نیز بیش از همه با امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی و دولتهای مزدور آنها حاد شده است. و سلطه استعماری مستقیم امپریالیستها بر کشور علاوه بر اینکه موجب تشدید تضاد ملی توده های خلق با امپریالیستها شده که بر تضاد های دیگر جامعه منجمله تضاد

اساسی (تضادبین بین توده های مردم و فئودالیسم و کمپرادوریزم) نیز اثر گذاشته است. باین صورت شرایط عینی مساعدی در افغانستان بیش از قبل در جامعه بوجود آمده است. اگرچه امپریالیستها خاصاً ابرقدرت امریکا به لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی و به لحاظ وحشت و جنایتی که علیه مردم افغانستان و عراق انجام داده و می دهد و هم به لحاظ نمایش قدرت نظامی در این منطقه و سایر مناطق جهان و دارا بودن زراد خانه سلاح اتمی و انبارهای سلاح های کشتار جمعی؛ بظاهر نیرومند و مجهز و منظم بنظرمی رسند اما در باطن چنین نیستند. اگر توده های خلق بپاخیزند و تحت رهبری نیروهای انقلابی مردمی علیه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کشورهای شان دست به سلاح ببرند، این قدرتها در برابر مقاومت و مبارزه انقلابی و مترقی توده های مردم بمثابه " ببرهای کاغذی" اند. این قدرتها بظاهر هیبتناک بنظرمی رسند، اما از آنجاییکه از قبل استثمار خفها و غارت ملل، طفیلی زندگی می کنند و دشمن خلقها و ملل تحت ستم و استثمار جهان اند؛ از اینرو توده های خلق جهان با آنها تضاد آستی ناپذیری دارند.

در مورد موقعیت و توانائی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای مزدورانها در منطقه و موجودیت نیروهای مسلح گروه های اسلامی که علیه آنها درگیر جنگ هستند؛ توضیحاتی صورت گرفت. این نکته نیز باید مدنظر قرار گیرد زمانی که این قدرتها درک کنند که نیروهای انقلابی پرولتری و توده های خلق در ائتلاف و اتحاد با نیروهای مترقی سایر جریانات سیاسی علیه آنها به جنگ انقلابی مبادرت کرده اند؛ بنابراین تضاد بین آنها، اختلافات خود را کنار گذاشته و همه این نیروها (امپریالیستهای اشغالگر، دولتهای ارتجاعی و نیروهای ارتجاعی مسلح و درگیر جنگ با آنها) در هر یک از این کشورهای که آتش مبارزه انقلابی توده های خلق تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری شعله ور گردد؛ مشترکاً این نیروها را مورد حمله قرار می دهند. از اینرو مبارزه انقلابی در این کشورها باید از پایه وسیع توده ای برخوردار بوده و احزاب پرولتری واقعاً انقلابی نیرومند این مبارزات را رهبری کنند.

در تاریخ مبارزات خلقها و ملل و در کشورهای مختلف جهان بار بار شرایط عینی مساعد و موقعیت های مناسب مبارزاتی بوجود آمده است. در برخی از کشورها که نیروهای انقلابی و مترقی و توده های خلق این آمادگی قبلی را داشتند و از اوضاع و شرایط بوجود آمده در کشورهای شان و در سطح جهان برفع شان استفاده کرده و ضربات شدید و مرگباری بر ارتجاع داخلی و امپریالیسم و استثمار خارجی وارد کردند و به استقلال و آزادی، حاکمیت ملی و طبقاتی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و رفاه رسیدند. بر عکس نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای سایر جریانهای مترقی که این آمادگی را نداشتند، آن فرصتهای مساعد از دست رفت. در این منطقه در افغانستان در سالهای دهه چهل خورشیدی (فضای سیاسی باز نسبی بوجود آمد) و در دهه پنجاه خورشیدی بعد از کودتای ننگین ثور سال 1357 (شدت اختناق و استبداد و فاشیسم رژیم جنایتکار خلقی پرچمیها و خیزش توده های خلق شرایط عینی مساعدی بوجود آمد) و در پاکستان در زمان حکومت ذوالفقار علی بوتو در اوایل دهه هفتاد میلادی (بطور نسبی فضای باز سیاسی بوجود آمد) و در ایران در آستانه انقلاب بهمن سال 1357 خورشیدی (که توده های خلق ایران علیه رژیم استبدادی شاه بپاخاسته بودند) شرایط عینی مساعدی بوجود آمد؛ لیکن نیروهای انقلابی مردمی نتوانستند باین بهره برداری از آن در جهت بیداری و تشکل و بسیج توده های خلق و براه اندازی یک مبارزه انقلابی مسلحانه در سرنگونی حاکمیت ارتجاع فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (خاصاً در افغانستان) استفاده کنند. زیرا بدون آماده شدن شرایط ذهنی و انقلابی در یک جامعه، مساعدت شرایط عینی به تنهایی نمی تواند عمل کند. ایجاد شرایط ذهنی در یک جامعه از رسالت تاریخی و وظایف نیروها و گروه های انقلابی پرولتری است تا در جهت بوجود آوردن آن در جوامع شان مبارزه کنند. چراکه در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری غیر از نیروهای پرولتری هیچ نیروی طبقاتی دیگری نمی تواند مبارزات توده های خلق را در راه نجات واقعی آنها از سلطه و ستم فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم رهبری نماید. در هشت سال اخیر با تهاجم نظامی امریکا و ناتو به افغانستان و اشغال استعماری آن و تشکیل دولت دست نشانده از گروه های خائن و جنایت کار، شرایط عینی در کشور مساعد است. لیکن شرایط ذهنی هنوز طور لازم آماده نشده است. این وظیفه گروه های انقلابی پرولتری است که در جهت ایجاد شرایط ذهنی در جامعه به مبارزه انقلابی شان شدت بیشتری بخشند، تابدین وسیله

بتوانند مبارزات ملی و طبقاتی خلق کشور را علیه امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور رهبری کنند.
27 فبروری 2010 (8 حوت 1388)
گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)